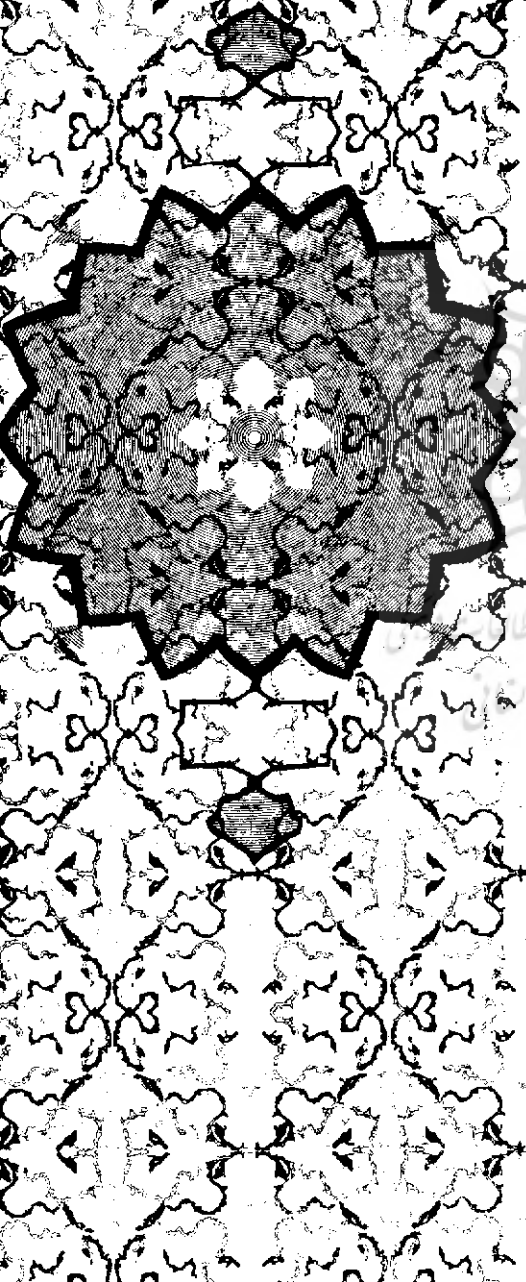


# چند نامه از اشرف افغان



از

محمدرضا نصیری

(دکتر در تاریخ)



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## چند نامه از اشرف افغان

نامه اشرف افغان به سلطان احمد خان عثمانی<sup>۱</sup>

هو الله مالك الملك

بسم الله الرحمن الرحيم

مبارك ركاب همایونه نامدارخان ایله اشرف شاهدن گلان  
نامه نك صورتیدر .

السلطان ابن السلطان ابن السلطان ، الخاقان ابن الخاقان ،

ابن الخاقان ، ابوالمظفر ابوالمنصور سلطان احمدخان .<sup>۲</sup>

بسم آله الصمد المفضل	زينت الروضة في الاول
که برگیست در باغ صنعش زبان	بنام نگارنده انس و جان
دهانیست انگشت حیرت در او	گل مهر ازین باغ پر رنگ و بو
بهم ساخت اضداد را مهربان	در آن دم که می ریخت رنگ جهان
تن خاک جان یافت زین اتحاد	بنای جهان بر توافق نهاد
گرامی به این در شد آن نه صدف	فلك یافت مانند ایشان خلف
کزین باغ زین گونه گل دسته بست	بهم کینه چار عنصر شکست
نظام جهان یافت زو التیام	چو گوهر که از رشته یابد نظام
سر رشته را کی گذارد زدست	درین رشته هرکس چو گوهر نشست

آرایش جواهرالوان نیایش ترصیع اورنگک بازیب ورننگ  
ملك الملوكی را سزاست ، تعالی عن درك الفهم والقياس کمال ذاته  
که شعله افروزی تلالو جواهرآبدار از فیض آب و تاب قدرتش  
به مصالحة الفت به رنگ آب و آتش یاقوت سراز گریبان یکرنگی و  
اتحاد کشیده و فزایش چشمه سار زلال ستایش به جویبار زبان

۱- آرشیو نخست وزیری استانبول - نامه همایون ج ۷ ص ۱۹۳

۲- مدت سلطنت از ۹ ربیع الاخر ۱۱۱۵ الی ۱۹-۱۸ ربیع الاول ۱۱۴۳ .

ر. ک. DANISMEND, Jsmail Hami, Izahli Osmanli Tarihi Kronologisi, Istanbul, 1972, 4, I.

محمدت بیان ثنای گلشن پیرایی رواست. جل عن مسابقه الظنون  
جلال صفاته که بهمهربانی آفتاب تابان تربیتش انوار چاربرگ  
اضداد اسطقسات از ترکیب عناصر اربعه مرکبات مانند رنگ و بو  
در گزار همیشه بهار حکمتش به مزاج امتزاج چمن آرا گردیده ،  
علی قضیب الزیرجد شاهدات بان الله لیس له شریک ،

انکا حمد کیم وصفی لاریب آیروور	اوشول علم ایله عالم الغیب آیروور
علیمی که بیر ذره علمیده فاش	هدایت سپهریده یوزمین قوباش
حکیمی که بیر ذره حکمتی	دوزتی محیط فلک هیئتسی
شبهستان علمیده جن و ملک	اچوب گنگ و لال ایله کیم شپک
تعالی الله اول قادر ذوالجلال	که هم لمیزل گلدی هم لایزال
عیان آنچه موجود و معدوم انکا	ازل تا ابد علمی معلوم انکا

شهنشاهی که فروغ شمعشعه دره التاج افسر سلطنتش که به رنگ  
لعل یکتای آفتاب جهانتاب وحدت از سپهر ظهور قدم ذاتی فروزان  
است پیوسته از خطوط شعاعی ابود و دوام در شرق و غرب ازل و ابد  
طناب استحکام قورق عدم تجاوز برمد نگاه اهل نظر بسته در بساط  
با انبساط گلستان امکان گلهای مختلف الالوان انواع موجودات  
عالم کون و مکان که از جریان زلال فیض متعال از جویبار اشتراک  
مفهوم معنوی وجود آب می خورد هر یک به رنگی بر او رنگ شاخسار  
ماهیات معینه مشخصه برنشسته :

ای حسرت صفات تو بند زبان ما	انگشت حیرتست زبان در دهان ما
سبحان الله هو الکریم المتعال	کم ایلدی صنع بحرینی مالامال
انسانی حیوانده صالحی غواص مثال	هم گوهر حال و پردی هم در مقال

مبدعی که از فیض بهار بی سراسی صنع کردگاری نهال  
برومند این گلزار و رعنا ترین سرو این مرغزار را که  
قامت قیامت اثر و پیکر همایون منظر نوع بشر کنایه از آنست، در ریاض  
فیاض «ولقد کرمنا بنی آدم»<sup>۳</sup> افراشته و به کلک صنایع نگار صورت

زیبای این گل‌های غریب‌آلاتار را بر صفحه هستی به چهره پردازی « صورکم فاحسن صورکم<sup>۴</sup> » نگاشته دوحه بدیع‌الانوار این مظهر جمال و جلال را به ایجازکاری «فتبارک الله احسن الخالقین<sup>۵</sup> » از خاک مذلت برداشته، و بار امانت را تا صبح قیامت به تکلیف «انا عرضنا الامانه على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان<sup>۶</sup> » بردوش خوش‌نشینان این چمن و تماشائیان این گلشن گذاشته از آنجا که بار تکلیف ثمرشجر ایجاد و نور حدیقه مبدا و معاد است جز به باغبانی تربیت بوستان آراییی که لب‌تشنگان این گلستان و نشو و نما یافتگان این سرابستان را سیراب و از فیض گستری نوازش عام از چشمسار « وفجرنا فیما من العیون<sup>۷</sup> » کامیاب سازد نشاید. و به غیر از حمایت دست‌رعیات نگهبانی که گاهی بکشاکش منشار حدود الهی مردودان بی‌برک و نوای گلبن اطاعت را از بار یافتگان شاخسار اعتبار دور گرداند و زبانی از پیوند وصلت و الفت یک‌رنگان نورین ایجاد را به ثمر پیش‌رس مراد رساند نگراید. لاجرم فرمان‌فرمای ناظم مناظم کل و صفحه‌گشای چهره اوراد انبیا و رسل به زلال حکم لایزال با مر «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم»<sup>۸</sup> اورنگ آرایان ارایک رسالت و امامت و تاجداران سلطنت و خلافت را نافذ الامر اجرای شریعت غرا و ملت بیضا فرموده تا به بساط آراییی این موهبت عظمی و پرده‌گشایی ظل‌رافت بی‌منتها کافه رعایا و برایا که سایه‌نشینان این گلشن سرا می‌باشند در مانم استراحت معدلت و

۴- سوره غافر / ۶۴

۵- سوره المومنون / ۱۴

۶- سوره الاحزاب / ۷۲

۷- سوره یسن / ۳۴

۸- سوره المائده / ۹۲

ظل حمایت سلطنت خواقین زمان و سلاطین دوران مرفه الحال و منشرح  
الاحوال گردند .

مر او را رسد سروری در زمان که آراست از عدل باغ جهان  
زهی عدل پرور حکیم علیم که روشن کند شمع گل از نسیم  
بین شاهد لاله را در چمن که از شعله دارد به بر پیرهن  
زعدلش چنان شد جهان بی‌خلل که آتش کشد آب را در بغل

سبحان الله کلماتی که امداد تعداد عداد تحریرش به امداد «ولو جئنا  
بمثله مددا» در توالی مرور و دهور نارسا و زبان وحی ترجمان در اداء  
تقریرش بتعجیز لا احصی نکته ساست. چه حد زبان و چه یارای بیان  
الحق شق خامه‌ای که در صفحه بیداء بی منتها قدم از قدم جدا نتواند  
بود و ورق نامه‌ای که بال انشراح در نیل مایتمنا نتواند گشود چگونه  
سالک آنرا گم گشته تپه حیرت و چون نقش قدم زمین گیر جاده حسرت  
نداشته باشد بهتر آن است که دشت نورد این منهج غیر متناهی به  
طالب عین الحیوه محامد الهی به خضر صلوات زاکیات جناب رسالت  
پناهی مشعله افروز ظلمات گمراهی و لب تشنگان زلال فیض متعال  
را روشنی بخش دیده آگاهی گردد. تا بنده گوهری که به بینة «لولاک  
لما خلقت الافلاک» در یتیم گوهر پاکش غائیه وجود نه صدف آسمان  
در بحر کن فکان و به برهان اول ما خلق الله نوری وجود فایض الجودش  
صادر اول متشرعات عالم امکان و عقول عشره انامل دست حمایتش  
در ظهور خلقت بهم دستی قدرت از آستین یدالله فوق ایدیم نمایان  
فروزنده اختری که به رنگ فیضان چشمه نوری که از پنجه مهر جهان  
آرا در سپهر مینایی عیانست در ظهور شریعتش زلال فیض رحمت  
از بنان انامل اعجاز نمای او در جوش روانی و جواهر حصبا در بحر  
کف گهر پاشش رطب اللسان ثناخوانی و بدر منیر از شق القمرش سینه  
چاک سرانگشت معجز بیان نیست رسول امینی که مهر نبوت به خاتم

رسالتش به نقش نگین، و ما محمد الارسول نامدار و پایه شرف و عزتش در مرتبه اقصای لی مع الله، و درجه قصوای من یطع الرسول فقد اطاع الله، عالی مقدار محمد سیدالکونین والثقلین والفریقین من عرب ومن عجم فاق النبیین فی خلق و فی خلق ولم یدانوه فی علم ولا کرم.

لی مع الله نک سر افرازی  
تختی اوستننده فرش او ادنی  
ساجی تابیننده لیلۃ المعراج  
اول شه جن و انس خیلی انک  
قانسی تیل بیرله یا نبی الله  
مدح ذاتکده حق دیوب لولاک  
صل علی روضه خیرالورا  
خسرو بطحی شه یثرب حرم  
تخت گهش طارم فیروزه فرش  
در یتیم صدف اصطفا  
یافته این منظر زنگار فام  
تارش عرش از قدمش کرده تاج  
مهر رخس شمسه بیت الحرام  
بود مسیحا دم جان پرورش  
سفره کش معجزه اش قرص سیم  
فرش رهش عرش وفاق آمده

قبا قوسین محرم رازی  
تاجی اوستننده در ما اوحی  
شام معراجی چرخ باشینه تاج  
بلکه کونین اولوب طفیلی انک  
سنی تعریف ایده یم من گمراه  
لم یکن ذلک العدو سواک  
من هو طاوس ریاض الهدی  
گوهر او خاتم دست کرم  
دست رسالت زده بر ساق عرش  
واسطه عقد رسل مصطفی  
از نظرش رونق دارالسلام  
قیصر قصر فلکش داده باش-  
کادمه از نور جبینش تمام  
چشمه جان تشنه خاک درش  
کرده برین خوان مرصع دو نیم  
ماه نوش نعل براق آمده

ثم الصلوات علی اله واصحابه من بعد السالکین طریق رشده  
لاسیما خلفاء الاربعه المتناسبه الدین هم الادلاء لیوم الحساب والارکان  
المشیده لبیوته باذن الله ان ترفع للاطیاب ومن دخلها کان امنان کل  
یاب. بعد شمع افروزی سرانگشت زبان دروادی ایمن بیان از شوارق  
انوار حمد ازلی و خورشید سوزی صفحه بنیان در طور تجلی ثناء  
لم یزلی و برق جولانی کلک تحریر در نعمت عرش پیمای «سبحان الذی  
اسری» و عزایم خوانی لسان تقریر در فهم اشارت منقبت کمان ابروی

قاب قوسین او ادنی و آل واصحاب خورشید رای او که هر يك مصباح  
دجاوروشنی دین و دینامی باشند بسیط جهان و بساط آسمان را  
شعشعه اندوز نور افشانی فیوضات غیبی و تجلی زاواشراقات لاریبی  
نموده ، مشعله افروز بارگاه سپهر دستگاه ، و درگاه فلک اشتباه ،  
اعلی حضرت گردون بسطت ثریا رفعت ، سپهر منزلت مریخ هیبت ،  
ناهید بهجت سکندر حشمت ، جمشید رایت فریدون درایت ، فلک  
بارگاه خورشید کلاه ، فروزنده اختر برج سلطنت و شهر یاری ، ارزنده  
گوهر شهسوار درج خلافت تاجداری خسرو ماه طلعت آفتاب نظیر ،  
دارای جم قدر فلک سریر ، حارس خطه عدالت میدان بسالت زبینه  
سریر عثمانی ، زینت بخش اورنگ سلیمانی :

جهاندار جهانگیر جهان بخش	فلک قدر فلک تخت فلک رخس
کف همت دم شمشیر جرات	دماغ هوشمندی مغز فطرت
خیل کعبه دل زو مباهی	برو صادق ثنای قبله گاهی
یکی از نیزه داران آفتابش	مه نو حلقه برگوش رکابش
اگر رزمست رنگین از حسامش	و گر بزمست عیشستان جامش
چنین تارک پی افسر که دارد	شهنشاهی جز او دیگر که دارد
ز عدلش کوی عدل دیگران چیست	به او نازد لقب نوشیروان کیست
تفاوت کفر و دین آمد به معنی	میان عدل او و عدل کسری
ز تیغش پیکر خصمان دو پیکر	ز گرزش فرقها را سینه مغفر
سنانش چون علم سازد سر انگشت	شود تسبیح ساز از مهره پشت
زبید ایش خواب ایمن زمالش	ز چشم یاسبانش کرده بالش
خبر از راز پنهانیش دادند	سواد خط پیشانیش دادند
دهد صد بحروکان را حاصل اردست	نیازد اما یکدل از دست
دعایش گر نکرده با نفس رام	الراز دم رمد چون وحشی از دام
به کین چرخ اگر رخ بر فروزد	نگه در چشم مهر و مه بسوزد
به زیر قصر قدرش در تماشا	سری بر پشت است عقل پینا

محب السنه و الشریعه و الدین ، ماحی المتبدعین و الفجار و المشرکین ،  
مالك السلطنة العظمی ، وارث الخلافة الکبری ، رافع رایات دین الا



زهر ، موضع آیات الشرع الاظهر ، مرغم انوف الفراعنه والجبايره معقرجياه الاكاسره والقياسره ، فاتح بلاد المشارق و المغرب ، فانك شداء الملاههم والمحارب ، قالع قلاع الكفره والطغاة قامع بقاع الفجره والبغاة ، هو الشمس في افق المعالي وبدره وكل ملوك الارض قدرا كانجم الفت مقاليدها الدنيا الى ملك لايزال و قفاعليه المجد و الكرم ، همای اوج سعادت آسمان ، بلند آفتابی آفتاب تابان ، افق جلالت و بيمثالی ، كهف المشرقين ملاذ الخافقين ، سلطان البرين خاقان البحرين ، خادم الحرمين الشريفين ، اعلى الله بالفتح اعلامه ، و بسط في بسيط الارض اوامره واحكامه می گردد که :

برپيشگاه ضمير آفتاب نظير روشن سوادان حقایق دقایق که خود آموز دبيران فلسفی نژاد و خرمن اندوز عقل آفرینان عالم ایجادند ، كالشمس في كبد السماء ، روشن و هویدا است که اختلاف اوضاع و زمان از مقتضیات گردش دوران و وقوع آن از تأثیرات چرخ کج رفتار و مدار لیل و نهار ناچار و جام جهان [ن] نمای شمس و قمر در دیده اهل نظر چهره گشای صورت صدق این گفتار است که ، گاهی چهره آفتاب منیر از اجتماع در عقده تقاطع منطقتین گاهی از نثار کسوف و ماهی بدر مستتیر از حیلولة ارض در غبار خسوف و مستور و مخسوف و به قلیل زمانی کشف حجاب و رفع نثار احتجاج از چهره آفتاب تابان و بدر فروزان شده روشی بخش دیده عالمیان می گردند . فلامحال اگر در ازمنه سالفه و عهد سابقه چند روزی به حکم حکیم قدیم و مهندس « ذلك التقدير العزيز العليم » چهره آيينه دين مبين به توسط مرده مخالفين در غبار نثار و روزگار فروغ فروغ ملت مستبين در بعضی از ممالك ايران زمين تيره و تار می بوده باشد ، حمد الله ثم حمد الله که از فیض گستری عنایات ربانی و تجلی اشراقات سبحانی و حسن وفاق

و ظهور اتفاق اعلیحضرت خاقانی وارث سریر خلافت عثمانی امروز  
 ساحت کون مکان و فضای اقالیم جهان از تابش مهر چهره انتاب نشر  
 ملت احمدی و بسط بساط شریعت محمدی غرا و ملت بیضا منور  
 و مزین است . شکر این نعمت عظمی و موهبت کبری سالکان طریقت  
 و یکرنگان حقیقت و یکجهت ان شریعت و اخوان ایمانی اهل سنت و  
 جماعت رایوما فیوما در کار بلکه تهنیت این موهبت عام و مبارک  
 باد . این دولت خیر انجام و عرض اخلاص و اختصاص این دوستی  
 شعار به آن شهریار نامدار لایق و سزاوار می نمود . لاجرم چنانچه  
 قبل ازین در نامه نامی و صحیفه گرامی مستقر و مستمر بودن ارسال  
 رسل و رسایل به ورود سفراء صداقت حاصل رقم نگار کلمک منشیان  
 عطار در آثار آن در یاد شده بود . بناء علیه درین اوان سعادت اقتران  
 که ابواب فتوحات دینی و دنیوی بر چهره مقصود و مراد منتسبان  
 این دولت خداداد او ابدی بنیاد باد . و اسباب کامرانی در تقویت  
 دین مبین و حمایت ملت مستبین خدای راست به نهجی که در احدی  
 از مشارطات سنور منظور و از طرفین قرارداد آن در ضمن عقد  
 مصالحه منظور و ان شاء الله تعالی الی یوم النشور بردوام خواهد بود .  
 در این وقت تربیت یافته رسوم آداب سفارت و شایسته قوانین  
 حجابیت محمدخان ملقب به نامدار خان بگلریگی فارس به تقریب  
 ایصال نامه مخالفت اشتمال بایک زنجیر فیل که دلیل غرایب صنع  
 رب جلیل است و انمورجی از امتعه کشور الفت و خلت با عدم قابلیت  
 روانه خدمت کثیر السعاده گردید . زیاده اطناب مغل آداب است .  
 ان شاء الله تعالی مادام که ابتسام غنچه وفا و وفاق و التیام گلدسته  
 حسن اتفاق در چمن یکرنگی و گلشن اتحاد نکمت بخش مشام جان  
 گلچینان گلستان ایجاد است اغصان دوحه سلطنت عظمی و شاخسار گلبن  
 خلافت کبری به تاج تخت گل و غنچه مراد رنگین و باج ستان گل آفتاب  
 منیر و شکوفه ماه مستنیر از گلشن سپهر برین باد . بالنون و بالصاد .

بارک رب هابره نامدارخان ابد الشرف شاعر زبان امه نیک سوزید

عنوانه ماله الملت  
اسم اهل بیت  
السلطان ابن السلطان ابن السلطان الحاقه  
ابن الحاقه ابن الحاقه ابن الحاقه ابن الحاقه  
سلطان

درخت اریسته فی الاول بسره الصدا المنفصل نام کارنق السوجان که بکشته و ریغ حشمت زیاده کل هراری  
باغ پر رنگ ویر دهانیت کشت حیرت دوار در آمد که برکت رنگ جهان بهم ساخت انداد و راه است  
نای جهان بر ترفیق نگرین خاک جان یافت زین اهل فطرت یافت ما خدایان خلف گزای یابین در گذران  
بهم یک چاره صبر کشت کوبین باغ زین کوی سل دست نیت بر کوه که از ریشه با بد نظام نظام جهان یافت بود تمام  
درین ریشه هر کس بود کوه نشست سرور شده را که گذار در دست از این جواهر ابروان نایش ترسیع آوردنک  
بازیب مدینه طاعت الملوکی را سزاست تعالی من هدایت النعم والقیاس کان ذات که سطره افروز تر بود لایحه  
ایدار از فیض اب و تاب قدرش بمعالجه الفت رنگ اب و آئین یافت سزای کربان بخونج و الحاکر کشید  
و فرایین چشمه ساز زلال سنایین جویاب زبان همدت بیان نئای کلین بر این دو است جل من سائقه  
الطنونه خلای صفا که به باقی انساب تا با نزع پیش از او جاریک انعداد اسطوانات از ترکیب سازند  
مرجات مانده رنگ بود مکلزار حیرت بهار کشتی بزایع امتزاج جبین اگر که دروغ علی تصدیر از رسید شاهد  
بان نه بسین له شریک انکا حد کیم وضعی لاریب آبرود اوشون عالم الفی برود مینی که برود علی  
هدایت سپهرین بر زمین قریب حیکمی که برود کشتی دوزخ محیط فلت حشمتی شبتان علی جبین و طاعت  
اجوبه کنت ولان ابد کیم شریک نقالی انه اول قادر ذواللال که هم لیزل کندی هم لایه جان آنچه بود  
بر سطح انکا اول تا بد علی منام انکا شبتان هر که وقوع ششمه دة التاج افسر سلطنتی که رنگ فعل بجای  
اقتاب حیوانات و صحت از سپهر ظهور قدم نای فیدانست سرشته از حیطه سعای ابرود درام در سرور  
ازل و اید طبات است نظام ترفیق عدم بخاور برده نگاه اهل نظریه در ساط با انساب کلین انساب  
کلهای مختلف الاوان انواع موجودات عالم کوبین و نگاه از جریان زلال فیض منال انجوسا و لک نزلت  
مستقیم منوی رصود اب میخورد هر یک برکی بلور رنگ شاعر را حیات منته شخصیته نوشته  
ای صفت صفات توند زبان ما انکت حیرت زبان در دهان ما سبحان الله هو الکریم تسنال  
که الهی صنع بحرین ملامان انسا فی جوانه صالدهی غوامس مال هم کوه حال و بود در مقال  
مدحی که از فیض بهار جبرایی صنع کرد و در زبان بروند این کلزار در معانی سر دین سرزار را که کاش  
قیامت اثر و بیکو ها برین منظره بشر کتایه از است در ریاض قیاض و لغد که تناسخ آدم افزاشه  
و کلک صنایع کار صوت زیبای این کلهای غریب الا نادر ا بر صفت حق بیرون بر دین صورت کاش  
صورت کاشته و وجه بدیع الا نوار این منظر حال و جلال را با جاز را در فیا ربه الله حسن الخالقین  
از صانعت مذکت برداشته و بار امانت را تا صنایع قیامت تکلیف اما عرضنا الا مانه علی المعصوم  
و الارض و لیلان نایب ان بچلینا و اسفین منها و حلها الانسان بر دین خودی فشنان این  
و تا شایان این کلین که اشته از انجا که بار تکلیف کوه شریک و نور صدمه مدینه و عا دست  
هر با عنای تربت بوستان اولی که لب تشنگان این کلستان و نشو و نما بافتن این سرستان  
سیراب و از فیض کسرت نوازی تمام از چشمه سار و قریبا قیاس کسوت طامینا و نشاید  
از طریق دست و پا کت کلهای که ظاهر کت کس نشا و سعه هم برودان بیکه و نوا

کلیه امت را از بار باطنه شاخار اماناره و درگذارد و زیانی از یزید و شکست از کربان و زوری  
 بجز پیش روی مراد رسالت بخیرید لاجم فلان نای ناظم مناظر کل و صفه کنایه جز او داد انوار و کل براد حکم و  
 باهر الطبع و الله و الطبع و الله و ما طبع الامر منکم اورنگ آریان اریان رسالت و امامت و امامت و امامت و امامت  
 رضوت را نفاذ از امرای شریعت فزا و ملت بیضا فرموده تا حیات ابدی این صفت علی و زوره کنایه از  
 بی منتها طایفه رعایا و برابریه سایر فضیلتها ازین کلمات است در کتب شریعت معذرت و ظل هر سنج  
 سلطنت خوانین زمان و سلاطین و وزیر مرتبه الامان و شرح الامان کردند مراد از رسالت شریعت معذرت  
 راست از حد بلای جهات زهی مدلی برورسکیم علم که در کتب کتب علی از رسم بی شاد عدل در  
 درین کداز شطه دادند بر برین زهدش جنان شد جهان به عمل که آتش کند آبر و ذلیل سجاده کلمه  
 مداد عداد تقریرش با مداد دلورجنا بلکه مدعا در قولی هر روز و در هر نارسا و زنده بی زجان در آوا  
 تقریرش بیخبر از احیای نکته سراسر است چه حد زبان و چه یار زبان لحن شن خاتم که در صحنه بیاد جنتا هم  
 از قدم جنتا شتر اند فرود و مدعی ناکه کمال انصراف درین ماحقا تفراف کین و در کوزه است از آنکه کشته  
 تیر حیرت و چون نقش قدم زمین کبر جبر و حسرت نداشته بلکه هزار است که دست فرود این سنج  
 غیر متناهی بطلب عین لقیق بما بدیدهی حضرت صلوات ناکبات جناب رسالت تالی مشله افزون نولات  
 کراهی و لب تشنگان زلال فیض سقا را از کوشش دین امان کرده تا به کوه کبریا بنه روان  
 لما خلقت الافلاک در تقسیم کوه کبریا کشت خانه زهره نه صدت کسان در حرکت فلان و بر  
 اولی ما خلق الله نوری وجود فاطمه المودنی صورا اول مشرمان عالم امکان و چون مشرمان امکان  
 جایش در ظهور خلقت هم دستی قدرت از استین بیادته فوق ایام نایان فرود زمین اختیاری که رنگ  
 قبضه شسته بود که از جبهه هر جهان آرد در سیه سینه ای میاست در ظهور شریعت اثنی زلال فیض رحمت  
 از زبان انامل کلام نای او در جوش روان و حرا هر حیا در حرکت کبریا شش و طبع کسان کلام علی  
 و در مشرب از شوق الغرض سینه چاک سزا کشت میزبان است رسول امین که در نیت جاتم رسالتش  
 نقش کعبین و مآخذ الانس و نامدار و با شرف و رفیق در مرتبه انصاف لایحه و در صحنه شرف  
 من بطبع الرسول فقد اطاع الله عالی مقدار همدست اکبرین و کشفین و لغزین من حب من هم  
 فاق النبیین فی خلق و فی خلق و لم یافوه فی علم و لا کرم لم یح الله تله سزا فرار زاب فریب هم  
 رازی حق او سنیای فری اراضا تاهی اوستیک در ماره ساهی تا جیده لیله الکرام شام مراد  
 جرج با شسته تیاج اول شمش و امن جلی اتک کبر کونین اولوب طیفی اتک فاسنی بل بر لایق  
 سنی تعریف ایه مکره مدح ذاکله حق و دریب نولان لم یکن ذلک العلو هو انک من علی  
 غیر الورا من هو طوارس و باطن الهی حشر و طیش بی سبب هم کوه او خاتم جنت کم تخت کبیر  
 طادم فیروزه فری جنت رسالت نده بر ساق غمی در تقسیم صفت اصفا واسطه متداول مصفا  
 یا قه این منظر و کار قام از نظری و فنی و از کلام نازک عرش از قدس کرده تاج فیض نورانی  
 داده باش هر جوش شسته جت لزام کاره از نور جبین اش تمام بود سجادم جان برورش  
 جنته جان کشته خاک و درین سفر کوش میفرز اش فرجه سیم کرده برین خان متوج درین فریض  
 عرش و فاق آینه ماه نوری نقل برقی آینه ثم الصلوات علیک و اصحاب من من الساکین طهرت  
 و استیا خلفا الاربعه المناسبه الفیض هم الا اولای لهم الحساب و الارکان المشیبه لیس فی جنته

از شرح مطالب و در دلهای آن اشیا من کل باب بعد شمع از روی سرکشت زبانه دودها این بانه از  
 شواهد انوار جادوی صورتش سوزن صفه شانه دودها من کل نام زنی و روی جبهه ذکله همه در دست  
 عرض بجای سپاه اندی اسبی و در آن خونگی لسان تقریر و هم اشارات خفیه کلاه بر روی قاب فرسوه  
 اوادی وال و صاحب خورشید زای از که هر هفته سیلیع دعا و روشی دیی و دنیا بیاید بسط  
 و ساط اسما را شفته اندوز نورافشانی قویجات جنی و صلی زار اشارات ۷ روی نغمه صلیع  
 از روز باکاه سپهر ستاره و در دهان طلعه ششماه انصافیت کدوه بسطت و در پشت سپهر سرشت  
 مرغ هبت ناهید بخت سگدوست محمد رایت فریده درایت نغمه باسه خورشید کلاه بر روی  
 انصافیت بسطت و شویار از زنده کوهر شوار دیع خلافت ناجدهای خسرو ماه طلعت افتا منظر انوار  
 قدس سر حارس خطه عوالت فایه میدان سالت زبک سورطانی زینت بخش از رنگ سیاه  
 جواهر منظر هفتاد کله در فلات تحت فلک پیش کت هفت دم شمع جرات دماغ هوشنا منظر  
 نظرت عمل کیزدی زو ساهی بر صافق شای فدا هر یکی از نغمه داران افایش در نغمه بر کوش زبانی  
 از دست و کعبین از ساسانی و کز دست میسنان جامش چنین نازک بی افیکر کوه شمشیری  
 جز او دیگر کوه زدهش کوه عدل و دیگر بنیت باوانا نغمه نوسه و نغمه کیت نغمه نغمه  
 اندی می باد عدل آورده کوهی زینتی بیکر حصان دو بیکر ذکرش زبانه سینه مغز سناری  
 جوی علم سازد سرکشت سوزن شمع ساز از بزمه پشت زیدایش خواستار زبانش زبانه  
 کوه دانیل خیزان زار بنامش دادند سواد خطی بیاشن دادند و ده صد نغمه از ساحل نغمه  
 یاد داد تا بکود از بخت دماغی کوه کوه نامش نام از زدم و در جوی هوشی از نام بکیر  
 کوه بر وفود کوه دوشم هر روز بسوزن بر بر سرد زدن در تاشا سیه بر پشت هشتاد شانه  
 و زینت زبانه مای المندم و افکار زینت کماله کسطنطنیه العلی دارک الخلاء کوهی زبانه  
 زیات دیب از زهر موضع ایات شمع کوهی زبانه از بزمه پشت زیدایش خواستار زبانش زبانه  
 نغمه بلاد المشاف و افکار کوهی زبانه از بزمه پشت زیدایش خواستار زبانش زبانه  
 واقعه هوشی از بخت دماغی کوه کوه نامش نام از زدم و در جوی هوشی از نام بکیر  
 واقعه علی محمد و کوهی هوشی از بخت دماغی کوه کوه نامش نام از زدم و در جوی هوشی از نام بکیر  
 الهی درین ملاذاتین سلطان البرین خانان الهی خانان الهی خانان الهی خانان الهی خانان  
 بالحق اعلام و بسطی بسط الارض ارامه و الهکامه میگردد که بر سینه مشرقان با نغمه نغمه  
 خفایه دقایق که هر روز بسوزن بر بر سرد زدن در تاشا سیه بر پشت هشتاد شانه  
 و زینت زبانه مای المندم و افکار زینت کماله کسطنطنیه العلی دارک الخلاء کوهی زبانه  
 زیات دیب از زهر موضع ایات شمع کوهی زبانه از بزمه پشت زیدایش خواستار زبانش زبانه  
 نغمه بلاد المشاف و افکار کوهی زبانه از بزمه پشت زیدایش خواستار زبانش زبانه  
 واقعه هوشی از بخت دماغی کوه کوه نامش نام از زدم و در جوی هوشی از نام بکیر  
 واقعه علی محمد و کوهی هوشی از بخت دماغی کوه کوه نامش نام از زدم و در جوی هوشی از نام بکیر  
 الهی درین ملاذاتین سلطان البرین خانان الهی خانان الهی خانان الهی خانان الهی خانان

سند شماره ۱ صفحه سوم

نامه صدر اعظم اشرف افغان به ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی<sup>۱</sup>  
 اشرف شاهک معتمد الدوله سندن سعادتلو صاحب دولت  
 حضرتلرنیه گلان مکتوبک صورتیدر.

بسم الله الرحمن الرحيم

سطح الله شوارق اقباله فی العالم

چندان که مرقع ملمع بدیع الابداع صبح وشام برقاع ظلمت و  
 شعاع «واللیل اذا عسعس»<sup>۲</sup> «والصبح اذا تنفس»<sup>۳</sup> ابلق فام و صفایح  
 صحایف نامه و پیام از سجل ارقام مشکیه الخیام به رنگ لیالی و ایام در  
 اوراق زرنشان آفاق به سواد و بیاض «تولج اللیل فی النهار و تولج  
 النهار فی اللیل»<sup>۴</sup> موجد نور و ظلام است جهان یگرنگی و وفاق و عالم  
 یکجهتی و اتفاق از چهره گشائی مراسلات محبت آیات و مفاوضات  
 ملاطفت بینات نواب مستطاب فلک جناب کیوان قباب معنی القباب  
 مبادی آداب، وزارت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و اجلال دستگاه، ابهت  
 و بسالت و نصفت انتباه، عالیجاه عظمت دستگاه، مظهر الطاف ربانی،  
 مطرح اعطاف سبحانی، اعتضاد الخلافه العظمی، اعتماد السلطنه

۱- آرشیو نخست وزیری استانبول - نامه همایون جلد هفتم ص ۱۸۰

۲- سوره التکویر/ ۱۷

۳- سوره النکویر/ ۱۸

۴- سوره آل عمران/ ۲۷

الكبرى، دستور صافی رای عطارد تدبیر، مشتری ملك آرای ارسطو نظیر، افخم وزراء معلى جایگاه، سمی خلیل الله ظهیراً للوزارت والعظمت والحشمت والشوکت والعز والکرم، روشنی بخش سواد و بیاض دیده اولوالابصار باد .

بعد از اهدای لطایم دعوات مخالفت آیات که نسایم عنبرین شمایم آن دماغ استشمام ملك و ملکوت را معطر وزعایم مشحونه جواهر تحیات کثیر البرکاتی که تلالوآن جهان جبروت را منور سازد نثار بساط کثیر الانبساط و ایثار بزم ارم نشاط آن دستور مکرم و مشیر معظم نموده صفحه نگار اظهار می گردد که: درین اوان مسرت اقتران ملاطفه محبت ختامه و مفاوضه مودت علامه که به سفارت جناب مرضیه آداب فضایل مآب غنی الصفات مستجمع الحسنات نیکو خصال حمیده فعال، عالیجاه عظمت دستگاه، امیر الامراء العظام، کبیر الکبراء الفخام، آراسته اخلاق حسنه و پیراسته اوصاف مستحسنه، تبلیغ رسالت و کاردانی راشد محمد پاشای بگلر بیگی روم ایلی مدالله تعالی ظلّه بانوار اللطف الخفی والجلی جهان شهود و کشور ارکان وجود را از شعاع اندوزی و گیتی افروزی به رنگ مطالع الانوار تجلی زا فرموده، عالم آرای ساحت جان و شعشعه افزای فضای جان مشتاقان اخلاص توامان گردیده، تنسمت من ریاض عباداته نسیم القبول و تبسنت الحمام جنانی و ازهارها القبول فاکتحلت باسمد سواد مداد خطه اجفانی و استوقدت من مشاعل انوار معاینه اذهانی فوجهت وجهی الی کلام ماکان حدیثا یفتی و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیلا لکل شی وهدی فوجدت موافق کل سطر شرطرا و ملایم کل حرف طرفا مجموعه اسنی من بساط بودان کانهها درج یاقوت و مرجان از آنجا روضه الصفاء این بهشت دلگشا کامروای تمنا و عطیه بخشای «ماتشتمیه الانفس وتلدنا لعین»<sup>۵</sup> از مزید نوا و د و ولا و توید اعطاء

صدق صفا و شمع بر اعلام التفات و اشفاق در تاسیس اساس محبت و وفاق از جانب خیریت جوانب معلی بود بهارستان خلت و گلستان مودت شکفتن آغاز نموده .

والامکانا ، معلی شأنا : چون به حکم جهان مطاع شهنشاہ قدیم و فرمان لازم الاتباع و وزیر بارگاه علیم و ثابت قدم «انک علی صراط مستقیم»<sup>۶</sup> نظام مهام ممالک انفس و آفاق به تدابیر صائبه و زرای صائب رای و امتای مملکت پیرای مقرر و انتظام مردم کافه اهل اسلام و قاطبه انام از خاص و عام «یا مرطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»<sup>۷</sup> مقدراست، یقین که بر سریر آرایان ارائک خلائی فی الارض و صدرگزینان عرائک «ورفعنا بعضهم فوق بعض»<sup>۸</sup> چنان که بعد از فرمانروایان انبیا و رسل و خلفا و ائمه هدی و کافه اوصیای جزء<sup>۹</sup> و کل سلاطین زمان و خوانین دوران رعیت پرور و سایه گستر و تدابیر وزراء مصلحت کیش و امتای خیراندیش به نسق و رونق کشور خود بذل جهد موقور و سعی مشکور به منصفه ظهور می رسانند ، فلامحاله بر ذمه مواخات دینی و موالفت یقینی امثال مابندگان باقصی لغایه و النهایه از احه مناهی دین و دولت و اراحه کما هی امور برایا و رعایا ملک و ملت از متحتمات می باشد.

فلمذا در این اوان مسرت نشان که اردیبهشت ماه خرمی و نشاط و نوروز فیروز ابتهاج و انبساط بود و به وسیله خیراندیشی آن صدر مفخم و دستور مکرم ایلچی سابق الالقاب بانامه شاهانه و ارمغان مشفقانه از درگاه آسمان جاه خاقانی و دربار سپهرمدار عثمانی

۶- سوره الزخرف/ ۴۳

۷- سوره النساء/ ۵۹

۸- سوره الزخرف/ ۳۲

۹- دراصل جزو



به تاریخ چهارم شهر شعبان سنه ۱۱۴۱ ساحت افروز دارالسلطنه اصفهان و روشنی بخش دیده اخلاص کیشان گردیده لاجرم اعلیحضرت سپهر منزلت ثریا مرتبت کیوان حشمت تاهید بهجت مشتری سعادت دارا وقار جمشید اشتهمار وارث تاج و تخت کیانی اورنگ نشین اریکه جاودانی دارای معدلت گستر و سکندر فریدون فرهمایون اختر کشورستان گوهر یکتای شاهوار بحرین عدل و کرم جوهر گرانبها کنوز رموز قدرت پروردگار عالم زینده سلطنت ابد تو امان برازنده افسر خلافت جاودانی رایت نیر اعظم عنایت رب العالمین، علامت فضل و کرم و مرحمت جهان آفرین، برقع گشای عرایس نوامیس سلطنت عظمی، غلغله افزای معارک ممالک خلافت کبری، دره التاج افسر صاحب کلاهی، بحر موج جنبش دست فیض نامتناهی، اختر آفتاب منظر صبح سعادت جهان بنانی، جوهر با آب و تاب شمشیر گیتی ستانی، کوکب دری آسمان بلند اقبالی، فروزنده اختر سپهر جهانگیری و بیمثالی، برق تیغ خرمن سوز عمر معاندان، ابر بیدریغ فیضان مرحمت یزدان، جام جهان نمای آئینه طالع اسکندری، مهر عالم آرای جهانگیری و بلند اختر، طلیمه سهیل یمانی یمین یمین و میمنت نتیجه قیاس اقترا نی، تربیت مقدمتین بخت و دولت، صباح گیتی افروز افق طالع، مصباح شعشه اندوز لیل القدر خورشید مطالع، اشرف شاهان بلند احتشام

مطلع انوار خفی و جلی  
خسرو این کشور فیروزه تخت  
کرد ز نعل فرسش سروری  
هست بپا از کرمش در جهان  
نقش نگین سنبل پر رنگ و بو  
قطره ای از شب نم فیض سحاب

سایه حق دادرس خاص و عام  
خطه شرع از خط او منجلی  
مهر مه و مطلع رایش دو لخت  
آئینه طالع اسکندری  
سلسله عدل انوشیروان  
لوح جبین نوگل خورشید رو  
یک ورق از چهره او آفتاب

عادلگی که زنجیر عدل انوشیروان هنوز از عدم تناهی سلسله  
معدلت این شهنشاه زمان بر دلیل بطلان تسلسل در شمیون منعمی که

[—] در کیفیت انعاش به حجت ازدور نیفتادن ساغر آفتاب فیض بخشی در دوران کرمش زبان فلاطون منشان در اثبات ابطال دور الکن :

گفتمش افراسیاب تیغ و گشتم منفعل      خوانمشم نوشیروان عدل دادم ترجمان  
 دیده در خاک کحل مقدم او آفتاب      جبهه وز زیب داغ سجده او آسمان  
 سیر تردارد طمع را همتش در قحط سال      سبز تردارد چمن را التفاتش در خزان  
 از برای چشم نصرت در سر بازار فتح      باد گرزش می فروشد توتیای استخوان

قامع بنیان الکفره، قانع ارکان الرفض والفجره، مالک رقاب  
 الانام والامم، سالک منهاج العدل والکرم، رافع رایات القسط و  
 الانصاف، دافع عاهات الجور والاعتساف، ظل الله فی الارضین  
 قهر الماء والطين، اسمه العالی اعلى عن الذکر والبیان واسمه المتعالی  
 اجلی عن النطق والتبیان لازال تنسم نسایم الفضل والرحمه عن ریاض  
 سلطنه الباهره ماتنور انوار العداله عن ساحتها وتزینها الازهار  
 وما برح تبسم اوراد العنايه والمکرمه عن حدایق خلافته القاهره  
 ماتفرد الطیر فی زوایا الاوکار والحن فی اغصان الاشجار، حسب  
 الاستدعا این دولتخواه بلا اشتباه قبل از ورود مسعود پاشای ذوی  
 العز والاعتلاء وایلچی درگاه گیتی پناه از این طرف قرین الشرف  
 عالیجاه عظمت دستگاه، ایالت وشوکت واقبال پناه، عظمت وحشمت  
 واجلال دستگاه، پایه افزای رتبه والامقداری، مرحله پیمای مدارج  
 معارج والاتباری، غنی الصفاتی مستجمع الحسناتی، امیر الامراء العظام  
 کبیر الکبر الفخام، ذوی العز والمجد والاحتشام، بیگلر بیگی عظیم الشان  
 منیع المکان فارس وسفیر صداقت مصیر کریاس کیوان مماس اعلى الله  
 مقامه وابقی احترامه بین الناس به ایصال نامه مخالست ختامه لایقه  
 وارسال ملزومات رایقه مبادرت ومبلغ تبلیغ رسالت گردید. رجا واثق  
 است بعد از رخصت انصراف ایلچی<sup>۱۱</sup> مشارالیه جواب نامه ها و  
 مراسلات ودو ولا را به حجاب عالیجاه ایلچی درگاه شاهی انفاذ و

موسس اساس و داد باشید. و چنانچه شیوه رضیه و رویه مرضیه آن وزیر ارسطو تدبیر عظیم التظیر است ان شاء الله العزیز همواره در معاهد استیناس و اصلاح بین الناس مقنن قوانین ارتباط و التیام بعون الله تعالی مستحکم خلود و دوام رابطه بین الدولتین صانمها الله عن نقصین الکلال و الملال خواهد زیاده بود اطناب مغل است.

باقی کوکب وزارت و شوکت و عظمت و اجلال از آن سعادت و حشمت و اجلال طالع باد برب العباد .



اتقی شاهک مستر اقدوسندین سعاد تو صاحب دولت حقیر بنه کلمه مکتوبین مورثین

بسم الله الرحمن الرحیم  
سلم الله علینا وعلی  
آلنا وعلیهم

بند که در حق طبع بدیع الایام و شام بر قام طلعت و شمع القل از انصاف و انصاف انشای قام و وضع مقام  
نامه و نام از جعل ارقام شکیه الحتام برتک لسانی و ایام در اوردن در نشان آفاق بیود و بیاض در روح الایام  
و تریح انوار اهل بصر و نور و نور و طامست جهان بگری و در قاف و عالم کیمی و اتانق اضره کشای از لطافت کلمات  
و متاورعات حدیثت بنات مزایر سحاب تکلفان کیوان قاب خلوه انساب نیادی ادب و نزلت و شوکت  
و اقبال یاه غلت و حشمت و اجلا و سکاه آفت و ویسالت و صفتی استباه عالمیاه غلتی سناه سلطه لایق تالی  
طرح حلقه حقایق اعتقاد افلاک الفاعلی احوال المصلحت الکبری دستور صافی رای معاهد ترمیم ترمیمی  
آری از مظهر الخیر و فیروز اسرار صیحه کاه سخی خلیل الله علیه الخیر و نوره الفلحة و الحشمة و المورک و الخیر و الخیر  
و عشق پیش سراد و بیاض و زبرق افروز الایضاد و اردو عباد الله الخیر و طورت فاعلت آیت کنیا بجزین شام

آن عالم انشا محک و کفایت راسخ و نظام حضور جبروت کبریا که کلمات اولیای جهان بیعت و مورثان  
نایب الیکم الایضا ط و شاد و نایم فشا ط ان دستمکم و سلیحکم برود صفتی حکما را اخلاص یکم و در دین و ان  
شریف العزیز بلا لطفه بیت نظام و متاوره موت علامه که مستندت جناب موثقه او آفرینشای یکم حق صفت  
سجده انصاف بکرمضال حمید خال عالمیاه طلت رکنه ایزان المظالم کبریا که انعام اراسته المثلوت مست  
مهمیست و اوطان مستغه تبلیغ و ایلت و کار دانی بر شامه باشای بگری عدم فی عذابه عالی که انوار اللطیف النبی  
جهان حمید مظهر الایمان وجود را انشعاع اندی و کون الوجود برتک سطاغ الا نوره جلی زا و زورده حام لای نبات  
جان و معشیه الزای قضای جان شتاقان اخلاصی زمان کرم منبت من رایتم با ما را ز شیم العیال و تریح الایام  
بیتک و انوارها النور کاکفت بالمشرا و ساد حله اسفان و شرفیت من شام و انوار عیانه اذعان و حشر دخی  
الکلام مکان حیاتیتری و کهن تصدیق الیها من بینه و تضاد کل فی وهی فویض برتک کل سطر شرط و لایق  
حرف طبا حمیده استیتری و بیاط و ان کانه درج اوقت و عیون انعام در صفا انست و کلمه کلام فی عیون  
و مطبعتی شامی ما منسیه الانشور کلمه الامین از مزین ناه و ذوق و من سلیح صفت وصفه و شرف و انوار عیانه  
و شادق و تالیسی الناس بیت و وفای از نابت موثقه جزیب مطیبه بهادین حلت و کلمات و شرفیت  
آغاز نوره و انوار کانا عیون شامی چون کلمه حیاتیم شهنشاه قیوم و زیان لام الایام و وزیر الایام و نابت قیوم  
الیک طبع استیم نظام بنام کاکاش و زانی تدبیر صایبه و زلی صلیب رای و انیاه عیلت مظهر و انعام  
کلمه کاد حمل السلام و ما طبا ۱۱ نام ز نامی نظام امر صیر ... صد ... انوار ... حشریت شیک و صیر  
آریان ازلت تلاقی فی الامین و صمد و شیان هرتک در رضا بصر کون بعضی چیکو عیله قرآن و روان اینه  
و عدل و خلفا و اینه عیون کافه اوصیای مرفوع و کل سلیح زمان و خرافه و ولان وقت برود و سلیح و کلمه و وزیر  
و ذوق صلیب کیش و انیاه عیون بیعت و دروق کثور خود بر لیمه مرور و سلیح مظهر عیون سلیح  
فلو حاتم بر ذوق و نوات دخی و ولت بیعتی انسان ما بیکان اقبوا انوار و القهار انوار شامی من و دولت و انوار  
کامی بود بر لای و عیون سلطه و ولت از خفیات ساشد فلما درون ان مرتب نشان که از وی بیعت مظهر و شاد  
و در و وزیر و انوار و ایضا هر یک سلیح عیون بیعتی آن صمد و سلیح و دستور کرم الیها ان الا کتاب الله شامی و عیون  
مشقت از دو کاه اسان جاه خاقان و در اسرار هر مدار طبا بی تاریخ جهان سلیح شامان لفظ سلامت افروز و دار  
السفلیط اعطیان درون شامی برده احوال کوشان کوه بره لاجرم لطیفرت سیر نزلت قرینت کوه شامی  
حیت مشتمی سلطت و ارا و قار حشر بر شام و ارز نایح و کفایت اوزن شامی ارا کوشا و دانی و از وی  
کثر و سکندر بزین و هابون اختر کثورستان کوه کیشای شاهور بجزین عدل و کرم جهر کانه و کثور و کثور  
بعد کار عالم برنده سلطت ایزد زمان رازده اقبوا طاف حاودان بیت بزامل حیات و زیلها لیل عیون  
فضل و کرم و حشر جهان کون بر کوشای عیون و سلیح سلطت خلی عیله از وی سدن عالم خلقت کبری و کمال  
اقرب صلیح لایحی برتراج عیون دست فیض ناستنای اقبوا آفاق نظیر سوسادت جهانه جهر آیت نام مشیر  
کوشی شای کوه که وی اسان بلند اقبالی فرودره اقبوا سلطت صیحه کیمبر و سلیح برقیع نیر سوز عیون ان اربید  
قیض و حشر برودان جام جهان نای ایزد طبع سلطت صیحه کیمبر و سلیح برقیع نیر سوز عیون ان اربید  
قیض و حشر برودان جام جهان نای ایزد طبع سلطت صیحه کیمبر و سلیح برقیع نیر سوز عیون ان اربید  
قیض و حشر برودان جام جهان نای ایزد طبع سلطت صیحه کیمبر و سلیح برقیع نیر سوز عیون ان اربید  
قیض و حشر برودان جام جهان نای ایزد طبع سلطت صیحه کیمبر و سلیح برقیع نیر سوز عیون ان اربید  
قیض و حشر برودان جام جهان نای ایزد طبع سلطت صیحه کیمبر و سلیح برقیع نیر سوز عیون ان اربید  
قیض و حشر برودان جام جهان نای ایزد طبع سلطت صیحه کیمبر و سلیح برقیع نیر سوز عیون ان اربید  
قیض و حشر برودان جام جهان نای ایزد طبع سلطت صیحه کیمبر و سلیح برقیع نیر سوز عیون ان اربید



## نامه اشرف افغان به صدر اعظم عثمانی<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

اشرف شاه اعلى الله لولا دولت فى الافاق و اثبتته فى اريکه الود والوفاق سمى خليل الرحمن ادام الله تعالى اقباله مادارمدار الدوران. ان شاء الله تعالى چندان که خسرو آفتاب عالمتاب که اريکه آرای اورنگک فیروزه رنک آسمان و کشور گشای اقالیم سبعة سموات جهان امکان است از پرتو فروغ رای عالم آرا مربی خاک نشینان چمن و مادام که طیب حاذق ابرمدراد احسان شعار به هواداری باد بهار مصلح انحراف مزاج نباتات گلشن و لشگرکشی سحاب باسرکشان بذور که متحصنان حجاب نقاب تراب می باشند در جنگ و مصلحان قوت تامیه در تمپیه اسباب مصالحه اباعلویه وامهات سفلیه بی درنک است پرتو اشراقات ازلی و فتوحات بلانهایات لم یزلی ساحت افروز جهان جلال و گلزار همیشه بهار و بستان سرای دولت پایدار آن برگزیده ذوالجلال و مثمر حصول متیمنات و مظهر ازهار و وصول مرادات و آمال باد .

بعد از عرض مراسم عقیدت و اداء فرض مکارم مخالفت معلوم رای آفتاب ضیا و الامقام خجسته احترام مهر سپهر شوکت و عظمت

۱- آرشیو نخست وزیرى استانبول نامه همایون ج هفتم ص ۱۵۲

بدرسماء منزلت و جلالت عنوان صحیفه ابهت و اجلال توفیع رفیع  
 فخامت و اقبال رافع لواء رفعت و اقتدار مشید بنای متاعت و افتخار  
 صدر نشین و ساده بلند اقبالی فلك مثل جهان بیمثالی جوهر  
 شمشیر مردانگی و جلالت گوهر تخمیر بحر مروت صفوت مرآت حقیقت  
 نمای آگاهی مفتاح دلگشای عقود دولتخواهی دره التاج اکلیل  
 سر بلندی فروغ باصره دیده دولت مندی سفینه بحر بیویاری و همت  
 قرینه فلك حاوی علو رفعت شقه طراز علم و الامقرداری کمند انداز  
 گردن دشمن شکاری قوت بازوی چالاک سلطنت اشاره ابروی ادراک  
 اسرار خلافت بر آرنده و سواده وزارت اعظم طرازنده چهار بالمش  
 دولت هفت اقلیم عالم اعتضاد السلطنه البهیه السلطانیة اعتماد  
 الدوله العلیه العالیه الخاقانیه و مفهوم ضمیر منیر آفتاب نظیر  
 می دارد که :

دوده دودمان نارتجلی و سرمه کعبه باصره ادراک رموز خفی و  
 جلی یعنی کحل الجواهر مداد نامه عنبرین شمامه که به مکمله نوك خامه  
 منشیان عطارد نشان به چشم روشنی دیده منتظران شاهراه طریقت  
 توتیا بخش مردمک دیده انسانیت شده به سفارت سفیر خجسته پیام  
 و حجابت مشیر و الامقام غارس نهال فضل و ایقان فارس مضمار  
 معانی و بیان فضائل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه جامع  
 المنقول و المعقول حاوی الفروع و الاصول مستفیض مشکوه انوار  
 فیض الله مولانا عبیدالله درزمانی مسعود و اوانی محمود که ماهچه  
 علم آفتاب پرچم نصرت و اقبال از بیت الشرف سعادت حصول امانی  
 و آمال طالع و لامع می شد رسیده سرمه کش دیده تمنای سینه صافان  
 روشن دل و عقیدت کیشان اخلاص حاصل گردید .  
 از آن افزون کند مکتوب شوق دوستداران را

که فیض دیدن یاران بود مکتوب یاران را  
 از آنجا که آن قانون شناس حکمت وزارت و دولتخواهی که

عارف معارف ایقان و آگاهی می باشند به مضمون کریمه «انما المومنون اخوه فاصلحو ابین اخویکم واتقوا الله الملکم ترحمون<sup>۲</sup> ترفیه حال عباد و فراغ بال عساکر مسلمین و آبادی بلاد را ملحوظ می دارند . عالیجناب معالی انتساب مستغنی الالقب پاشای دارالسلام بغداد را به شرح خط شریف همایون شوکت مقرون ماذون در وقوع مصالحه میمنت انجام فرموده بودند عالیجاه عظمت دستگاه معظم الیه نیز بر طبق فرمان قضا جریان به وکالت مطلقه و نیابت مخصسه به شروح و قیودی که لایق دولت دوران عدت دانسته بودند .

اولا با صلاحیت و تقوی شعار عزیز المقدار نیکو اطوار ملانصرت که به عبارت ترکی و فارسی مشارالیهها به یکدیگر تسلیم نموده بودند بوجه اجمال بنای مصالحه را انجام داده بودند .

ثانیا ملانصرت مشارالیه را به موافقت اقضی القضاة سابق الالقب به اردوی همایون که قصبه گلپایگان نزول اجلال داشت ارسال و بعد از استفاضه این دولتخواه از فیض صحبت حقایق و معارف آگاه سابق الذکر و مطالعه نامه ملاطفت علامه و کلاء عالی اقضی القضاة مشارالیه نیز به سعادت حضور کثیرالنور اعلیحضرت گردون بسطت فریدون حشمت فلك بارگاه خورشید کلاه خسرو ماه عزم عطار دنظیر خدیو آسمان تخت قمر دارای دارالامان داوری ، نوربخش آینه اقبال ماه و مشتری، گوهر درج دولت و تاجداری، اختر برج سلطنت و شهر یاری، سلطان سلیمان مکان خاقان تاج بخش کشورستان، قامع بنیان جور و اعتساف، لاسع برهان عدل و انصاف، خدیو عالی تبار، کیوان افتخار بیضا شتهار، زینت افزای اورنگ سلیمانی، سریر آرای اریکه صاحبقرانی، الموید به تاییدات رب العالمین، قهرمان الماء و الطین ، رافع لواء عدل و احسان ، المنصوص بعنایات الله الملك المستعان، فص حاتم جهانبانی، شکوه سطوت سلطانی، بهره یاب گردیده



و بعد از مکالمات حضوری برطبق تصدیق و تنفیذ همین مضمون موشح به طفرای غرای خاقانی از دربار گیتی مدار دولت علیه عالیہ متعاقب ارسال یافته ، بعد از وصول ان شاء الله تعالی این مصالحه خیریت انجام بنهجی مسطور سنور نامجات که در دست ارکان دولت و امناء حضرت طرفین موجود باشد الی یوم القرار استقرار یافته بنای محکم اساس خلت و این صلح سراسر میمنت نظر به اتحاد صوری و معنوی هم کیشی و عقیدت منشی ان شاء الله المتعال مصون از اختلاف و اختلال خواهد بود .

و اشعاری که در مکتوب ملاطفت اسلوب از تفصیل جمعیت پاشایان معلی شان وعدت و کثرت عساکر نصرت نشان و تهاجم ایشان در فضای همدان شده بود ظهور این عدت و جمعیت که مشعر بر قوت اسلام و شوکت شهنشاه کیوان غلام سلیمان احتشام بود موجب مزید شکرگزاری نعماء غیرمتناهی ذوالجلال والاکرام گردید. چه بر بیفرضان و ایافته رموز کنوز آگاهی و حسن اعتقاد معلوم است که در موارد الفت و آئین و داد و خلت اگر بایگانگان علت عهد مودت منعقد گردد مشاهده قوت و شوکت نامرضی معنی یکجبهتی و محبت نمی باشد . با وجود موافقت مذهب و عقد قویم اخوت ذکر جمعیت و تبشیر مزید حشمت و عظمت البته موجب خرسندی طبیعت مخلصان خیر خواه خواهد بود و آنچه در باب انانیت از شروع نامه های مرسله سابقه استنباط و از نامه اخیره خلاف آن را ملحوظ و مرضی طبع ارجمند مشکل پسند فرموده بودند ، معاذ الله که برادران دینی و دوستان یقینی را به شایبه از معنی کبریا که مختص ذات شهنشاه قدیم و خدای کریم است مرکوز خاطر شکستگی مظاهر تواند بود .

کسی را رسید کبریا و منی که ذاتش قدیم است و وصفش غنی یقین حاصل است که به جز شیوه رضیه انسانیت و رویه مرضیه

آداب<sup>۲</sup> و دستوراخوت بنهجی که در او ان سلطنت سلاطین روم و ایران معمول و مستمر بوده امر منافی آن منظور نخواهد بود .

از مامپوش دیده که مابی ادب نئیم کوتاه تر است از مژه ما نگاه ما رجا و اثق است که چنان که بوسیله نورپاشی صباح ملاطفت افتتاح به رنگگ انوار فیوضات فالق الاصباح روشنی بخش روزگار آمال و جهان اقبال منتظران لطائف غیبی و مستبصران عواطف لاریبی گردیده دیده مشتاق را معتاد به استفاضه فروغ این صبح صادق باصفا فرموده اند من بعد نیز شب دیجور مهجوران دیار و حرمان را از پرتو آفتاب مهربانی والفت و تجدید رسوم یادآوری و شفقت رشك صبح بهار فرمایند .

المهی چندان که از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان موالید را پیرایه ائتلاف در برواقرس عزت برسر است نهال اقبال و گلشن آمال از فیض مراحم یزدانی مرسبیز بادبرب العباد .

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



نامه اشرف افغان به ابراهيم پاشا صدر اعظم عثمانی

اشرف شاهدن وزير اعظم حضرتلرنيه گلان مكتوبك صورتيدر

بسم الله الرحمن الرحيم

وزير اعظم اعلى الله شانہ

عاليجناب والانصاب مصاهرت انتصاب، عظمت قباب معلی القاب،  
زیبنده مسند وزارت وشوکت وفخامت واقبال، برازنده چہار بالش  
مناعت وحشمت وابہت واجلال، اسوة الوزراء العظام قدوة الامراء  
الفخام، مدبر امور والجمهور بالرای الصائب، متمم مهام الانام بالفکر  
الثاقب، عالیجاه آصف جایگاہ عظمت دستگاہ، اعتضاد السلطنہ البہیة  
السلطانیہ، اعتماد الدولہ العلیہ العالیہ الخاقانیہ و دبیر ارسطو  
تدبیر و وزیر عدیم النظیر، حمی سلیل آل عثمان سمی خلیل الرحمن،  
صدر صافی رای خیر اندیش مشیر ملک آرای مصلحت کیش، صدر  
معظم و مشیر مفخم محترم دستور مکرم بہ تعظیمات گوناگون مکرمات  
افزون شاہانہ و تکریمات از حد بیرون پادشاہانہ معزز و گرامی  
بودہ ہمگی توجہ خاطر خورشید مثال ہمایون ما را بہ اعتلاء مدارج  
شوکت و اقبال و ارتقاء معارج حشمت و اجلال آن دستور ستودہ  
اطوار حمیدہ خصال متعلق ومصروف دانستہ محجوب و مستور

۱- آرشیو نخست وزیری استانبول - نامہ ہمایون ج ہفتم ص ۱۷۷

نماند که درین ایام میمنت فرجام که به میانم الطاف حکیم علی الاطلاق و علیم قدیم موجد انفس و آفاق مزاج دین و دولت به امتزاج سلطنت متین قرین صحت قویم و قوای ملک و ملت بود مقررمنابت مقررره که عبارت از اعضاء رتبه شریعت و طریقت و حقیقت است مستقیم بود.

محببت نامه که شرح سدیدى نفیس مخالفت و وفاق و قانون شفاء علیل مزاجان به استحقاق بود اسطقس اسالیب ترکیب عنصری فراید اتفاق را توضیح و تشریح نمود. الحق برای معرفت آرای ارسطو نشان حکمت طبیعی و گلچینان ریاض فیاض انوار ربیعی که به فکر ثاقب و رأی صائب به سرانگشت نبض شناسی شخص عرفان به سقم و صحت حقایق دقایق علم و ایقان رسیده و به سفینه النجاح فوز و فلاح زعیمه روح روان را به بادبانی نفس ناتوان از طوفان حوادث به کنار کشیده و به علو فطرت فلك فرسا سفاین ابدان را به ناخدایی قدرت خداوندگار مانند کشتی آسمان از بحر ابیض و اسود لیل و نهار به سلامت گذرانیده اند ظاهر و هویدا است که چنانچه اقالیم وجود انسان خاکی بنیان و کشور هستی و بود اجساد پیر و جوان جز به فرمان فرمایی قوی و حواس که هر یک در مقر سلطنت به اورنگ منزلت خود نافذ الامر صدور افعال و اعمال کارکنان اعضا و جوارحند نتواند بود و در اقطاع ارباع قوه غاذیه قلمرو تن و بیت المعمور بدن را تبه بخشی بدل مایتمعلل به غیر از قوت قوت و توان نتواند افزود. از آنجاست که ملک آرای «لقد خلقنا الانسان فی کبد»<sup>۱</sup> و مملکت پیرای «لم یلد ولم یولد»<sup>۲</sup> و تاج بخشای ازدواج «انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج»<sup>۳</sup> که ناظم

۲- سوره البدر/ ۴

۳- سوره الاخلاص/ ۳

۴- سوره الدهر/ ۲

مناظم عالم» اسباب و مقنن قوانین «فاعبتروایا اولی الالباب» است  
 ملك بدن و قلمرو تن را به اورنگ نشینان قوی و بحکمت بالغه و  
 عنایت شامله بی منتها به این نهج توزیع و تقسیط فرموده که سطح  
 مردم وقصر مشید نیاط را که دارالخلافه نشاط و انبساط است  
 تختگاه روح حیوانی و سریر کشور کامرانی و حرارت غریزی را  
 که مالک رقاب اوداج است مسبب الاسباب تخت و تاج دل و دماغ  
 ابتهاج ساخته و در دارالسلطنه ادرنه سینه بی کینه علم سروری و  
 رایت بلند اختری و چترقیصری برمفارق شهریاران ابدان افراخته  
 که به دستگیری خدام یمین و یسار قوی و حواس و تدابیر وزرای  
 صایب رای مدرکات فطانت اساس فواید معارف مبدا و معاد حاصل  
 و عواید عوارف ثمر ایجاد واصل گردد. وقوت نامیه را که اورنگ  
 زیب جهان آباد اجساد و قوت طبیعیه را که لعل پوش خاوری اکبار  
 است در بدخشان رخشان به بساط گستری آراسته و به ترتیب  
 عساکر منصوره[-] و محافظت شخص و نوع وجود برایا پیراسته که  
 یوماً فیوماً اغذیه راتبه خواران خوان احسان و سفره امتنان را از  
 بیوتات معموره قاسم الارزاق واصل سازد و قیطور دارالقرار کاخ  
 دماغ را به مقرر سلطنت قوت نفسانیه استقرار داد که به صوابدید  
 امناء مصلحت کیش و وزراء خیر اندیش قوای عشره ظاهره و باطنه  
 که از شرق تا غرب گوش و زبان مملکتی از ممالک فسیح المسالك  
 اوست به رونق افزایی اقالیم محسوسات و معقولات آماده «فتبارک  
 الله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم و اخبر نافی کتابه الکریم:  
 بقول تعالی «لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین»<sup>۵</sup> «ثم جعلنا نطفه  
 فی قرار مکین»<sup>۶</sup> «ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا

۵- سوره المومنون/۱۲

۶- سوره المومنون/۱۳

المضغه عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشاناہ خلقا اخرفتبارك  
 الله احسن الخالقين»<sup>۷</sup> فلما حاله ازین آئینه بدن نما که جام جهان  
 آرای شخص و عکس انطباع و اطباق انفس و آفاق است روشن و  
 مبین می‌گردد که فواید تامه حاصله وجود شخص واحد جز به ظهور  
 وفاق و حسن اتفاق عمال خجسته اعمال شهرستان ملک بدن و کشور  
 تن میسر و محصل نیست پس چگونه صور حسناى این امر اهم و  
 فایده‌اتم در مریای مکونات جهان شهود و عالم کبیر کاینات هستی  
 و بود مرتسم تواند شد بالضروره نظام جهان و انتظام عالم امکان  
 نیز منوط به رابطه وفاق و ضابطه اتفاق سلاطین زمان و خواقین  
 دوران بوده و خواهد بود.

نظر باین معنی مرغوب و مقصد مطلوب اگر از کمال معرفت  
 و آگاهی آن را یافته کنوز رموز دولتخواهی به مقتضای مصلحت  
 کیشی و خیراندیشی به مصداق حدیث شریف طوبی للصالحین بین  
 الناس، موسس اساس صلح و صلاح مستلزم الفلاح شده باشند چه  
 قصور و چنانچه در تأیید دوام و استحکام خلت و مزید مواخات و  
 الفت در عالم مصادقت موکد مضمون «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»  
 کردند از خصال حمیده و افعال پسندیده آن خجسته مقام چه دور،  
 در این وقت که به دستیاری موالات شعاری آن معلى مقدار سفیر  
 صداقت مصیر یعنی شایسته تبلیغ رسالت و تربیت یافته آفتاب  
 عنایت عالیجاه معلى جایگاه عظمت دستگاه امیرالامراء العظام کبیر  
 الکبرا و الفخام راشد محمد پاشای بیگلربیگی روم ایلی زیده عزه  
 و معالیه مبلغ نامه همایون فال و ارمغان عتبه علیه جلال و سده سپهر

مثال شده بود قبل از ورود پاشای مشارالیه از طرف این محبت اساس ایالت و شوکت و اقبال پناه عظمت و حشمت و اجلال دستگاه افخم الامراء عالی مقدار و اکرم امناء دربارگیتی مدار سر قدم ساخته رسوم آداب خدمت قدرافراخته ریاض تربیت و ظل حمایت عالیجاه معلی دستگاه نامدارخان بیگلربیگی والامقام کثیر الاحشام فارس از دارالسلطنه اصفهان روانه درگاه فلك مدار اعلیحضرت مشتری سعادت خداوندگار اعلی الله لواء سلطنه مدار مدار الفلك الدوار مقوم قوایم مصالحه و مسالمة مشیده الارکان مستحکمه البنیان گردیده یقین است که ان شاء الله تعالی بعد از مراجعت ایلچی این درگاه جهان پناه تردد و تودد را به صحابت مشارالیه از لالی متلالی شهوارنامه و پیام درر نثار خواهند نمود .

باقی وساده وزارت و عزت و مجدت به آرایش ذات نیکو صفات مزین و محلی باد. برب العزة والعباد.

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





اغذیه و آینه خواران خوران احسان و سفره امتنان و از بیانات معجزه قاسم الاوزان و اصل  
 ریظور و دارالقرآن کالج و مایع و امیر سلطنت فوت نفسانه استقرار و ادب که در برابر اسناد مصفت  
 کبیش و روزگار شیریندیش قزاقی مشرف ظاهر و الهیه که از شرف تا بفریب کوش بر زبان گفتن از ماله  
 تسبیح المسالك است بر رونق افزایی انالیم محرمات و محقولات آمده فتار و الله الذی خلق  
 الانسان فی صوره نقیم و خیر بانی کتابه الکریم بقوله صلا لقد خلقنا الانسان من سلاسل من  
 ثم حصلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقه مخلقا العلقه مصیفة مخلقا المصیفة مخلقا  
 فکسونا العظام لها ثم انشأناه خلقا اخر فقبل ان الله احسن للماتقین فلو جماله ارین آیه تو کما  
 جام جبران آری شخص از مکتب الطباع و الطبیقات نفس و آفاق است برین و حصین میگرد که غزایه نطفه  
 حاصله و وجود شخص واحد جز بظهور و آفاق حسن اتفاقی جمالی نسبت به اعمال شهرستان عطف  
 و کثورتش بیشتر و محمل نیست پس چگونه من جسنای این امر هر وقت ایم و مریای میگویند نسبت  
 شهود و عالم کبیرا بیانات هستی و وجود مرتسم تواند شد بالضروری نظام جهان و انتقام عالم انسان  
 نیز منوط بر رابطه و قاف و مضابطه اتفاق سلو طین و فان و خواتین دوران بود و ظاهر بود  
 نظر باین معنی عرض بود و مقصد مطوب اگر از کمال معرفت و اگاهی آن و یافته نمود روز و قدرتی  
 بر مقتضای صفت کبیش و غیر ایندهی بمصداق حدیث شریف بطریق لایفکالین بین الناس سوس ساس  
 سلح و صلاح مستلزم الفلاح شده باشد چه تصور و چنانچه در آینده و امراض استقامت عرض  
 مواضات و الفت در عالم مصداق مژگن تصور او ترا بجهای ارف به کرم کردند از خیال  
 حیرت و اتصال بسدیر آن بجهت مقام چه در و در و شوکت که در استیاری مرآت شادی  
 آن معنی مقدار سفیر صدف شایسته تبلیغ رسالت و تربیت یافته آفتاب خدایت  
 عالمیاه معنی جایگاه عطف و سنگاه اسرار العظام کبیرا العظام باشد عطف با شای کبیرا  
 بهم ایل زید هرنز و معالیه مبلغ نامه های برون قال و ارحمان عتیبه طریقه جلال و مدای اسرار  
 عمل از ورود با شای مشاوریه از طرفه این بجهت اساس ایالت و شوکت و اقبال شاه عطف رحمت  
 و اعلال و سنگاه انوار اسرار عالیقدر را که هم انوار و اراکیق مدار سر هم ساخته و هم او اینده  
 قدر فراخته و باض از عبیت و ظل حمایت عالمیاه معنی و سنگاه نامدار و طمان بیکرکین و الاقسام کبیر  
 الاحترام قانس از دار السلطنه اسفهان روانه و کراه فکالت مدار و المیضنه منفری سلاطین کبار  
 اعلى الله لواء سلطنه ماد او مدار الفلاح الذی او مقوم خوام معالی و مسال شریفه الا و کان  
 البیان کرده بدیقین حاصل است که آن شاه الله صلی بعد از رحمت الهی این درگاه جهان پادشاه

دایره  
 الفقهی  
 فی  
 باب  
 در  
 بیان  
 حقایق  
 دینی  
 و  
 فلسفی  
 در  
 این  
 کتاب  
 از  
 قلم  
 حجت  
 آقا  
 میرزا  
 محمد  
 باقر  
 مجلسی  
 در  
 شهر  
 قزوین  
 در  
 روز  
 پنجشنبه  
 ۱۲۰۲

نامه اشرف افغان به سلطان احمدخان سوم<sup>۱</sup>

المك الله الواحد المتعال

بسم الله الرحمن الرحيم

هو

سلطان البرين خاقان البحرين، ثانى اسكندر ذى القرنين ،  
السلطان ابن السلطان ابن السلطان، الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان،  
سلطان احمدخان خلدالله ملكه وافاض سلطانه وافاض على العالمين  
بره واحسانه.

احمدك يا من تكبر في علو سلطنه بالعظمه والكبريا «ثم استوى  
على العرش»<sup>۲</sup> بالعز واليهما وتوسد الكرسي الثابت قوايمه بالقدم  
والبقا ورفع في ملكوت جبروته لسموات العلى وزين مفارق الايام  
باكاليل شمس الضحى وهو الله الذى استضامن غره غراسبحات وجهه القمر  
القمرى واقتبس من شوارق و جنات قدسه جبهه البيضاء فى الافق  
الاعلى و تفرد بقدره اقتداره فى الابداع و الانشاء و تسلط بسلطنه  
على اختراع الاشياء ان شاء الملك الله حقا والبقاء له وكل مادونه فان

۱- آرشیو نخست وزیرى استانبول نامه همايون . ج هفتم، ص ۱۸۵

۲- سوره الاعراف/ ۵۴

بتحقیق سبحان من دیوم دایم ملکه و قیوم قایم حکمه یا من احاطه  
علمه الاشیاء کلها.

نه ابتدا سنکا متصور نه انتمها

کیم ورسه جان یولنکده بولور خاک گویا

(گویا) که خاک راهنکا در نقد جان فدا

نام خدا گفتم و رفتم ز هوش بحریم از آرام درآمد بجوش  
آنچه دل از کار برد نام اوست وانکه گریزد ز خودی دام اوست  
قدرت او گر کشد از رخ نقاب سایه شود صیقلی آفتاب  
نخل محبت که به دلها نشاند ریشه زرگ در دل عارف دواند  
جان جهان طالب دیدار اوست زان رود از تن که طلبکار اوست  
کوه که سر بر خط فرمان نهاد از رگ کانش کمر لعل داد  
باغ تخیل ز خیالش بهار طره اندیشه ازو تا بیدار  
روی ازین در نتوان تافتن [ . . . . . ]<sup>۲</sup>

اوست بلندی ده هر پایه ای نفع رساننده هر مایه ای  
رابطه پیوند حیات و بدن شقه طرا ز علم جان و تن  
شهنشاهی که در اثبات وجوب وجودش اشراقیان سپهر جلال  
در زوایای خمول خیال چون فلاطون خم نشین آفتاب خاوری از  
جنون دوری گردش دوران برابطال دور درمانده سرگردانی عادل  
که مشائیان بهین دشت کمال از حیرت عدم تناهی زنجیر عدلش  
که از رشته امتداد زمان برساحت کبریا و جلال بسته از برهان  
بطلان تسلسل سلسله در پای پریشانی می باشند.

کیفیه المر لیس المر یدرکها فکیف کیفیه الجبار فی القدم

۳- بیت مزبور ناقص است .

تعالی الله زحی قیوم و دانا  
 خداوندی که خلاق وجود است  
 به درگاهش سرفرازان کمر بند  
 ز فضل و حشمتش شاهان عالم  
 خداوندی که دارای جهانست  
 ز نام او محبت نامه نامی  
 منزله دانش از چند و چه چون  
 تعالی شانه «عمایقولون»<sup>۴</sup>

فنسایم لطایم الصلوة علی سید ولد آدم، افصح العرب والعجم  
 صاحب الحوض المورود و المقام المحمود.

هست احمد رسول هر دو سرا  
 همچو معنی زلفظ و مغز از پوست  
 که جهان را از اوست زیب و بهاء  
 مقصد از آفریدگان همه اوست  
 الحق رسول رب العالمین و راشد دینی که درو بام صوامع  
 جوامع ملك و ملکوت از فوایح روایح صلوة طیباتش به عطر  
 افشانی «ان الله وملائکته یصلون علی النبی»<sup>۵</sup> تا قیام قیامت چون  
 شمامه عنبر نکهت بیزو کره خاک تا سطح مجدت افلاک از رایحه  
 روح افزای تحیات بابرکاتش به گلاب پاشی خطاب مستطاب «یا ایها  
 الذی آمنو صلوا علیه وسلموا تسلیما»<sup>۶</sup> مانند نامه مشک ختن عنبر  
 آمیز زهی جلالت که عندلیب روح روح القدس در فضای روضه قدس  
 به دم کشی آمین حضرت، روح الامین بر فراز منیر سدره المنتهی  
 مدح پیرای «وما ینطق عن الهوی»<sup>۷</sup> «ان هو الا وحی لایوحی»<sup>۸</sup> و هزار

۴- سوره الاسرار/ ۴۳

۵- سوره الاحزاب/ ۵۶

۶- سوره الاحزاب/ ۵۶

۷- سوره النجم/ ۳

۸- سوره النجم/ ۴

دستان مصافع خطبا ملائکه مقربین براوج منبر نه پایه چرخ برین  
داستان سرای «دنی فتد لی فکان قاب قوسین اوادنی» است.<sup>۹</sup>

خامه تقدیر چو جنبش نمود میم محمد به دلش نقش بود  
دهر به سر تاج روانش نهاد روح مسیح از دل میمش گشاد  
گشت جهان غیرت باغ نعیم شد دم روح القدس آن دال ومیم  
آینه دیده چو پرداختند عکس رخس صیقل آن ساختند  
پرتو او گر ننمودی ظهور سایه نمی رفت ز دنبال نور  
شمع وجود از رخ اوروشن است نخل قد او شجر ایمن است  
گوهر نه بحر کواکب نگار هست ز آب گهرش مایه دار  
صاحب تمکینی که نه صدف افلاک از گرانباری گوهر یکتای  
گرانبهای وجودش در بحر هستی از کره خاک برگل نشسته و لعل  
درخشنده آفتاب عالم آرا در رشته خط استوا کمر خدمتی است که  
از پذیرای نقش مهر و محبتش بر میان جان بسته.

اشرقت من فلکه البهجة شمس و بها

ملا العالم نوراً و سرورا و بها  
چقدی بیرگون که ضیاسینده تمامی رسل ایله

محو اولدی که خورشید شعاعنده سها  
اولدی بازار جهان رونقی بیر در یتیم

که دگل ایکی جهان حاصلی اول دره بها  
نیجه تقریر ایدیم وصفنی بر شاهک کیم

او نکا اوصاف او له یسن و معرف طه  
رحمة للعالمینی که از تخمیر کنت نبیاً و آدم بین المأوالطین  
جناب ابوالبشر به طفیل وجودش و اسم اعظم در نگین سلیمانی از  
فیض مهر نبوتش نقش حاتم:

محمد شهنشاه دنیا و دین  
 شفیع‌ی که گردد اگر عذر خواه  
 کی افتادگی را پسندد به ما  
 ز سایه فکندن فزون پایه‌اش  
 چنان برج‌جهان سایه او نشست  
 شق خامه کی باشد او را هنر  
 ره آورد آن شاه اقلیم جود  
 ثم مقاطر مواطر التحیات علی ارواح الخلفاء الراشدين و  
 حنفا الدين، اولهم خلیفه رسول الله علی التحقیق ابی بکر الصدیق  
 سیدالابرار «ثانی‌الثنین اذهما فی الفار» ۱۰ فکان من الصدیقین  
 الثانی فهم امیرالمومنین عمر الفاروق، فاروق الفرق مبین‌دین‌الحق  
 علی‌الیقین، و ثالثهم قاید‌الایمان عثمان بن‌العفان، جامع‌الایات  
 سباق‌الغایات بین‌الرضیین المرضیین، و رابعهم علی‌المرتضی صاحب  
 السیف‌المنتضی المخاطب بخطاب، انت منی بمنزله هارون من موسی  
 یعسوب‌الدین و علی شبل رسول‌الله سلیلی‌عنصر‌الرساله سبطی‌خاتم  
 الرساله الحسن و الحسین الذین هما قرتا‌العینین لرسول‌الثقلین و  
 علی‌الباقین من‌العشره‌المبشره الذین بايعوا تحت‌الشجره رضوان  
 الله علیهم اجمعین .  
 بعد از درر نثاری لالی شاهوا [ ر ] ۱۱ حمد حضرت  
 پروردگار و مرصع کاری جواهر آبدار نعمت احمد مختار از گهر  
 افشانی بارگاه سپهر دستگاه، اعلی‌حضرت فلك رفعت خورشیدرایت  
 دارای درایت فریدون حشمت کیوان غلام جمشید احتشام ثریا  
 مقام زینت افزای اریکه سلطنت و کامرانی و تکیه فرمای سریر

۱۰- سوره التوبه ۴۰

۱۱- دراصل شاهوا

خلافت و کشور ستانی برازنده اورنگ شاهنشاهی طرازنده افسر خورشید کلاهی:

شهنشاه دوران خدیو زمان  
 ز تمکین و از هیبتش روز کین  
 گذارد اگر بر سر سایه پای  
 ز دستش نشانیست ابر بهار  
 ندیدست گیتی چنین شهریار  
 فتد سایه اش چون در آب روان  
 فرستاد فغفور ازین عز و شان  
 سرش را قدح ساختی شهریار  
 به عهدش که گیتی پر از رنگ و بوست  
 چنانست از کارها سر حباب  
 به چشمش بدانسان نهمان آشکار  
 ز امواج دریا شود سر حساب  
 نظر تا در آن روی گلپوش کرد  
 هوالمجمع الخلافة والامامة و مطلع الشرف الظل بالعمامة و  
 مشرق انوار السلطنة المثمانیه و معدن اسرار الخلافة الخاقانیه منزع  
 العدل و مشروع البذل و مسمى الجود والکرم و ملتقى شرفی خدمه  
 طیبه و الحرم:

حيث الخلافة مضروب سرادقها  
 و للدماته انوار مقدسه  
 و الخلافة آیات تنص لنا  
 و للمكارم اعلام تعلمنا  
 و للعلی السن تثنی محامد هما  
 دارایة الشرف البذاح ترفعها  
 مالك ملوك العرب والعجم اسوة سلاطين الانام والامم حامی



حمى الاسلام ما هدمها الا نام صفوة الله التى خلع عليها خلع التشريف  
و خبرة التى ملكها اعنه التصريف و نخبه التى جمع لها من شريف  
النسب بين التالد والطريف و خلاصه التى مد[؟] من كريم النسب و  
مديد ظلها الوريف كهف المشرقين

بسيط جهان بوقلمون و بساط چرخ نيلگون را چون پيمانه  
گردون که از لالی متلالی بيشمار ثوابت و سيار مشحونست به  
جواهر پيمای تبليغ دعای بى حد و ثنائى لايحصى ولايمد مزین و  
محلّی ساخته چهره گشای صور حسناى مدعامى گردد که: نامه  
ملاطفت ختامه شاهانه و مراسله موالفت علامه مشفقانه و ارمغان  
مصادقت نشان خسروانه که از ساحت جلال و افق اقبال به رنگ  
خورشيد بى زوال طالع و لامع گرديده بود چون صبح صادق صدق و  
صفا از مشرق تمنادميد. کتاب تتحلى بفرایده صدور المحافل و المعاضر  
و يبنى فوايده فى بطون الصحايف و الدفاتر تزين من تاجه المرصع  
مفارق المنشات و توشح من وشاحه الملمع ترايب المكتوبات بجامع  
الجوامع شئون التکلم و الخطاب و ماهو منخرط فى سلك الحكم  
والاداب من کل باب منه آيات بينات هن ام الكتاب ففى کل سطر منه  
روض من المنى و فى کل حرف منه عقد من الدرر و به وساطت  
سفير روشن ضمير صداقت مصير فصيح التقرير اعظم اعظام السفرا  
مجدا و رتبة و اکرم افاضم العظما شانا رفعة صاحب المنزله و  
العظمى و المرتبه الكبرى المتحلى بجواهر الاداب المستحسنه و  
المتزين بزواهر الاخلاق الحسنه، راشد محمد پاشای بگلر بيگى والا  
مقام كثير الاحترام روم ايلی و ايلجى عظيم الشان منيع المكان سده  
سنیه و عتبه عليه سلطانيه رسیده روشنى بخش دیده امانی و آمال  
منتظران شاهراه ود ولا گردید. بهشتی صفتان مضامين ملاطفت  
قرین این سرا بستان جنت نشان هر يك در لباس عبقرى الفاظ و عبارات

دلنشین گرم جلوه‌گری و تجلی و حلال کانهن الیاقوت و المرجان غارتگر هوش و جان و جنان و چشمکزن روح روان مشتاقان اخلاص توامان بودند آراسته و به تلمیحات ملیحه و اشارات فصیحه اظهار موالات و مصافات و مراعات هم‌کیشی و خیراندیشی زبان عقیدت بنیان را حلالت امور شکر شکر «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور» نمودند. از آنجا که فعاوی مطاوی این همای همایون فال اقبال موضع انشراح بال و فراغ حال مقیمان سده جلال و معتمدان بارگاه اجلال بود لاجرم غنچه مرام دوحه برومندالتیام گل گل شکفتن آغاز نموده بهجت بر بهجت افزود مانند اغصان سنگین بار از هار و اثمار سرتعظیم و تسلیم به شکر منعم و دود و فیاض ریاض جود فرود آورد. چنانکه منقار طوطی خامه منشیان درگیتی مدار در مزایای صفایح صحایف شکر افشانی نموده بود بر ناظران مناظر عرفان و مستبصران مظاهر ایقان روشن است که به مقتضای مضمون صدق مشحون الفلاحه بالفلاحه و مصحوبه والبرکه علی اهلها مصحوبه بقای دوحه مراد و ابقای خوشه امید رعایا نامراد جز پیوند بهار پیرایی دست رافت و ظل حمایت سلاطین زمان و خواقین دوران مثمر مدعا نتواند بود. و مراعات این معنی اهم و فایده اتم بر ذمت همت ملوکانه خسروان زمان او متحتمات است لاجرم قبل از ورود مسعود سفیر دلپذیر مشارالیه از طرف مصادقت کیش خیراندیش نیز ایالت و شوکت و اقبال پناه عظمت و حشمت و اجلال دستگاه امیر امراء العظام کبیر الکبراء الفخام برگزیده دربار خلافت مدار شاهی آرمیده بساط با انبساط عزت و آگاهی عالیجاه معلی جایگاه بگلر بیگی عظیم الشان منیع مکان الکا فارس به عنایت ملک الناس به خدمت عظمی و منزلت قصوای ایلچیگری درگاه سپهر اشتباه عتبه علیا و سده آسمان انتلا سرافراز و بین الامثال

ممتاز شد. ان شاء الله الملك المتعال، بعد از تبلیغ نامه مخالفت  
اشتمال که به حجابت سفیر مشارالیه عز ارسال یافته رجاء واثق  
است که چنان که بحر زخار را از کنار آمدن اصداغ لالی شاهوار و  
گوهری‌ها آبدار در موج خیز احسان بی‌شمار عاری نمی‌باشد حین  
رخصت انصراف عالیجاه بیگلربیگی عظمت دستگاه ذایقه موالات را  
از شهید جواب مراسلات مخالفت آیاتی که نازل منزله مصداق «لا  
فاکمه اطیب من فاکمه الخلان ولانسیم ارواح من مباسمه الاخوان» است  
شیرین کام و به مراجعت این صوب صواب انجام مجدد مبانی اتفاق  
و اساس خلت و وفاق را الی یوم میثاق اشتداد و استحکام خواهند  
بخشید.

ان شاء الله العزیز چنان که فروغ تاج وهاج اورنگ آرای  
تارم چهارم شعشعه اندوز ساحت جهان و عرصه امکان است دیده  
انام و عیون خواص و عوام به فروغ افروزی اختر اقبال آن آفتاب  
عالمتاب سپهر سلطنت و جلال منور باد. بنبی واله الامجاد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

محمد بن علی شاه افشاری در کتاب قانون مینویسده که در

الملک الله الواحد تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

سلطان البرین شاهان جزیریانی که در بیخ فخرین  
السلطان بره السلطان بره السلطان الخاقان ابراهیم  
ابن الخاقان سلطان احمد خان ولد له که در بیخ  
و نامش علی صالحین بره  
و اسمانه

احدک مایس بحر فی عرش سلطنته بالعلمه و اکبر با تم استوی علی العرش بالفر و الهیاء و فیرد الکرمه  
قزیه بالندم و البقا و رخ فی تکون جبروته الکرمات العلی و ذوق مفارق الوعایم با کلیل شرف  
و هراته الفخاستن من فرغ فراسیات و جبهه القزقران و انفس من شادی و جنات قدسه جبهه البیضا  
فراویق اوعی و شرف بصدقه منذاره فی اوبیاح و الوشا و تسلط سلطنته علی امتیاز اوشیا ان شاه  
معا و البیاضه و کل بلاد و نه فان تحقیق بیانات من دریم دایم ملک و قوم خانیم که ماس اعلا علیها الوشا  
که نامه ابتدا سکا شتور نلایم که در به جای و نکلون بلور خاک که با که شک و اشک در بیخ  
نام خدا کفتم در بیخ و هوش جرم از ارام در آمد هوش آنچه دل و کار در نام اوست و انکه گویند  
و ام بوسه خدیو او که در بیخ نقاب سایه تر و منقحان نقل جنت که در نامانند و بیخ و نکت  
و مانند علی صلیک طالب و میاد اوست و من و درون که در نام اوست و بیخ و نکت  
کاشی که در او باغ و خلیق با بار طره اندیشه او و اندازد روی زین و تر و انفت اوست و بیخ و نکت  
نوع رسانده مرایه و ایله بوند جان و بیخ شفه طریح ملجان و من شمشاد که در بیخ و نکت  
استقامت سپهر بولی در بر دایمی خورشید سال سوزن فلورون خورشید خاوری از من و در بیخ و نکت  
بر بیخ و در بر دایمی که در بیخ و نکت که در بیخ و نکت که در بیخ و نکت که در بیخ و نکت

اندام زمان برسات کبریا و بولسته از جهان طلاق تسلسل سلسله در پای برت ایستاده  
 کینه از اس کن بدی کها یک کینه لکبار فی کفهم صلا الله زهم جوم دوانا نوالیخ هم نازنا  
 خداوند که خلاق وجود است وجودش تا ابد قاضی حوادث بدد کاشی خرفزان کبریا  
 خداوند عالم خدای خدوند فضل و ششش سلطن عالم بیخ و تخت سلطان مکتوم خدوند  
 داری جهانت نکند در زمین و آسمان است ز نام او حیت نامه نای زاکر امش خدایم کرب  
 منزه دانس زیند و چه وجود نسله شانه عیان یون قضایم لطام لفطاة علی سلسله  
 اضع العربی و لهم صاحب الخوف المورود و لکام لکمود هست احدی هر اول در سل که جهاز از اوت  
 زین و بها مقصد از افرید یکان که اوست جو معنی زلف و مزار اوت الموقر و رب العالمین و سید  
 مراد و بی که درو با هم سر ارجع ملک و ملکوت از قوای و زین سلوة طیبات حضرت علی  
 ان الله و ملکته یقولون علی النبی تا یقام قیامت چون تمامه غیر بخت بیز و کبره خالی تا بیخ  
 اولک از وجهه روح افزای حیای با بر کاشی کلاب باستی خطای مستطاب با اینا ازین  
 استوا صوابه و سلوا استیلا مانند ناکه سنگ خنی خید کتیر ذبی حادث که صدای  
 روح روح القدس و در فضای روضه قدس بدم کشتی امین حضرت روح البیون خراز و نیز  
 روح بر بی در این روحی از نورانی روحی و نیز در ستان مصافح خطایم که حضرت  
 بیخ منزه پایه بیخ برین داستان سرای دنی و زین مکان قاب فرید و از اوقات خنده  
 چون نوبت بیخ خدایش حق بود در هر بیخ و در حق نهاد بیخ بیخ اولک است کاشی  
 عزیز با بیخ شدوم روح القدس آن کل دیم آینه دیدن جو بود افتند کس و حق سید  
 بر او در نورانی سایه نورق زوینال نورس وجود از بیخ او روشن است خلق او تیر است  
 کبر نام و کبر کار است زین کبریا باید دار صاحب نیکی که صدق اولک او کز ناروی کبریا  
 کز نای وجودی در هر حق او کز نای کبریا نشسته و فعل در خنده آفتاب عالم آقا در خنده خط  
 استوار نیست که از بد زلف حق سر کوشش بر میان میان بیخ استق من نکل اوجه حق  
 مایه عالم نواز در او با عقده بر کوه که فی سنده نای و ملایله امر اولدی که نور شید  
 ساختن بها اولدی با ز در جهان روحی پر در هم که کل جهان حاصل اولدی و در هوا

چند فقره را بدیم وصفی بر شما مکتبیم او کجا و صاف اوله بن و معرف طه و عدل العالی که از غیر  
 کتبت بیا و آدم بن الما و الطین جناب ابو البکر الطیلسی و بعد از آن آدم و اسم اعظم در پنج سطر است  
 از همین هر بنفش نقش تمام عهد ششماه دنیا و دین کردست جز آنجا که بر زمین شقی که کرده از عهد  
 زند فوطه در هر رحمت گناه که افشادگی بر پسندیدما که بر سبایه نمودند در دریا رساله و کتب در زمین  
 باده انی و لیکن جهانت در سبایه امن جنای جهان سایه او نشست که افتاد بر طاق کعبه است  
 شوقی که با سدا و بهر که سازد با کتبت حق قر به آورد آن شاه اعظم بود ندادم حتی شخص خود  
 تم مضار و اول الخیاف علی ارواح الملقاه الراسدین و صفاء الدین ارقم خلیفه و مولانا علی القلی  
 ابو جبر الصدیق صدیق سید اولاد اقری از اقری نثار فکان من الصدیقین النافقین  
 عرمان و ارق خارق الفرق بین دین الحق علی البین و ما لکم فاید اومان عیان بن لعلان جامع الی  
 سباق السامات بنی الرضیین المصیین و برهم علی الرضی صاحب السیف النقی الخائب جلیات سب  
 منزله هم چون من سوی محبوب الدین و علی سبطی رسول الله طلی فیض السیاه سبطی خاتم رساله الحسن و  
 هاشم بن العباس رسول الطیاق و علی الدانی من النسخ البشره الدین با برهت السوره و من اومیدیم  
 سدا و بر ناری اول شاه واحد حضرت پروردگار و مرجع کجاری بر اهل بیت احد است  
 از کوه اصفای با و کاه سپهر سکا و اهل حضرت فک رحمت خورشید بابت وارد ارباب فرمودند  
 کجای علوم جمید احتشام بر مقام زینت افوی از که سلطنت و کمال و کجای مزای سر خود  
 و خود ستای برانده ازین شاهان اولاد ازین امر خود شد که در این جهان بود و کتب ازین  
 او خوش در قفسش چون کعبه زلالین نوحی جهان او مید که در جواب است که کند و کتب ازین  
 زود کتب محمد زبیر چون بود زین کند و در کتب بر سایه پای جنابش در جوابان زبانی و در سخن نشان  
 ابره بار که آنست نشانند و کتب نشانند کتبی جنی شریار بود که جمع و جهان و کار قد ما با انی  
 چون در کتب روان نداد و کتب کجای از نقلان فرستاده صفور ازین عزتسان سر کاسه جنی است  
 بر سر افدع ساختی شهریار بودی اگر کانه استی موبدار مهدی که کجای بر او زد و کتب بدندان نهان  
 خندان اوردست چنانست از کاد با سر حجاب که داند در عهد کجای و کتب ازین  
 که در سبک و لذت شمار شمار در ابرام در پامتوس حساب و نقشی که خواهد فک زد و در این نظر اولاد  
 کتبش بود زاینه لوطی فراموش کرد بر اهل المذنبه و الواسمه و مطلع السقی الطلح القامه و سقی از اولاد  
 النفاثه و سعادت اسرار المذنبه للمافایه تنج الهدل و شیخ البدل و سقی لود و الکیم و طلی سقی  
 عذبه لطمه و لطمه حن المذنبه صفیون بر او در میان النصفین من عهد و من لطمه و الواسمه الوار  
 سبقت خلو النصفین تنظم من نظم و المذنبه آیات حق لنا علی النصفین من حکم و من حکم و کلام  
 اعلام سقنا مع البرایین من اسن و من حکم و لعلی اسن حق محامد با علی الخدی من فعل و من سبیم

ودر پایه اشرف البیاض تر قهباد الرقیقین من عبد ومن هم ملوک العرب والجماعة من ملوک  
 الانام والجم جائی حی اوسوم ملوک همدان الوفا من مغرة الله الخلیع علیها خلق الشرف من  
 کتبا اعنة الصمیف وخبنة الخی جمع لها من ترفیب التیب بین التلاد والرفیق وخدمته الخی من  
 من کوب التیب وهدید ملوک الرقیقین کتب التبرقین بسط جهان وطلون وبلال الخی بیکوه  
 جود بیایه کردین که اولی خلقی سیدار زایت و سیدار متقونست جواهر پایی تلخ و دمای  
 جید و تالی لوجسی ولوید غزین و عملی ساخته چهر کنای مورجسای مدعا سیکرود که نامه  
 ملولفت ختانه شاهانه و مرحله موافقت معلومه مستفاد و ارمغان مساعدت نشان خند که  
 از ساخت بلول و افق اقال برنگ خورشید بزوال طالع ولوح کردید بود چون مع مساعدت  
 و صفای مشرق تناد و سید کاتبی بفرید و صدور الحافل والحاضر و غنی فایده فی بلون  
 والدعات ترین من تلمبه الریح طایق المنکات ووشیح من وقامه الملع تراب الکتوبای لیس  
 شرف الکلم و التلایی بما من طوطی فی کتب الکلم والودی من کل باب منه ایات حیات من کتب  
 فی کل سطر منه و در من من المعنی و فی کل حرف منه معقد من الذریر و بواسط سید و من صفوی  
 معید فیصیح التبریر اعظم اعظم التبریر عید و زینة و اکرم اعظم العظما تان و زینة صاحب التبریر العظمی  
 اکبری الخلی جواهر الودی مسقنه و التبریر بر و امر الخدیق اللغه و استمد عهد با تالی بکبری  
 و اوستام کبر الودیام روم الی و الی خطیبم نشان شیخ الملکان سده سینه و عینه علیه سلطانه  
 رسیده روئی غنی و بیده امامی و آمال مشطرا ن شاهرا و ذول و کورید بستی نشان ختاین  
 مدولفت غزین ابن سرایستان بخت نشان مرهک و مرابین معیری الفاظ و عبادات و لتین کتب  
 علیه کوی و عملی و عملی کانتین الیاقوت و المرمان غلو کتب هوش جان و جهان و سبک زین  
 روح روان مستان اخلاص من قولمان بودند آراسته و تلخیص بلعه و اشارات ضمیمه  
 مرادق و مصافق و مرادات هم کیش و غیرا توفیقی زیار کتب کبری فسیان را معود و  
 الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا الغفور الشکر و توفیقنا لک غادی ملوک العربی من

فایده ای که از این بیخ می آید از نفع بسیار است که در فصلان بهرگاه و در وقت  
بسیار خوب و در وقت بوی باد که از نفع بسیار است که در فصلان بهرگاه و در وقت  
سنگین با آن که در زمانه بر زمین و بیخ می آید از نفع بسیار است که در فصلان  
منافس لایتنام است که در وقت بوی باد که از نفع بسیار است که در فصلان  
بسیار خوب و در وقت بوی باد که از نفع بسیار است که در فصلان بهرگاه و در وقت  
بسیار خوب و در وقت بوی باد که از نفع بسیار است که در فصلان بهرگاه و در وقت